

امواج مبارزه مردم ستم دیده ایران علیه دیکتاتوری رژیم اسلامی، بی وقفه بر پیکره در حال نابودی رژیم می کوبد. ... باشد که این تحلیل در خدمت این مبارزه برای آزادی و دموکراسی قرار گیرد و بر توان مردم برای آزادی و رهائی از دست رژیم اسلامی بیفزاید.

## "سبزپوشان به چه می اندیشند"

(تحلیلی جامعه شناختی از اعتراضات اخیر ایرانیان و دست آوردهای آن)

بخش اول- هویت سیاسی- اجتماعی "سبزپوشان"  
بخش دوم- "رطب خورده منع رطب کی کند"  
بخش سوم- برندگان و بازندگان بازی های انتخاباتی رژیم  
بخش چهارم- چه باید کرد

دکتر رضا ایرملو  
پروفسور جامعه شناسی در دانشگاه های سوئد

### دقت!

این تحلیل می تواند در مغایرت با باورهای "رایج روز" قرار گیرد و باعث رنجش خاطر شود، با این وجود، در جایی که سیل ویرانگری در راه است، چاره ای جز آن نیست که موضوع سدهائی که به اشتباه در حال شکستند، صادقانه و بدون تعارف به بحث کشیده شود. از این رو، انتظار دارد همه خوانندگان، چه موافق یا مخالف، این نوشته را به نام "آزادی بیان" به هر طریق ممکن، به دیگران برسانند و در سایت های خود و دیگران منتشر کنند.

## بخش اول

### هویت سیاسی و اجتماعی "سبزپوشان"

مردم به جان آمده ایران، دیگر پی برده اند که جز اعتراض مستمر و طولانی به بی قانونی ها و بردن و خوردن های رژیم و رژیمیان اسلامی، راه دیگری برای رهایی از این رژیم و رژیمیان، و برای رسیدن به دموکراسی و برپائی جمهوری لائیک و متکی به رأی مردم، ندارند. این درک جدید اجتماعی، فی نفسه دست آوردی تاریخی است و نشان می دهد که از تقدس ادعائی رژیم، کمتر اثری باقی است.

اما و اما، عبور از این مرحله تاریخی، بسیار پیچیده است و اگر اشتباهی در سمت و سوی پیش آید، رژیم اسلامی با ترکیبی جدید، جان تازه خواهد گرفت، خود و جنایات و خیانت هایش را قانونی و اخلاقی جلوه خواهد داد، و با استفاده از توده مردم گول خورده، یک سی سال دیگر، جان و مال خواهد ستاند و سرکوب خواهد کرد. این است که بررسی اعتراضات اخیر ایرانیان علیه سرکوبی و بی قانونی رژیم اسلامی از جنبه های مختلف و به ویژه از نظر حضور جماعت معترضی که با رنگ سبز مشخص می شوند، به ضرورتی عمده تبدیل می شود.

### چرائی رنگ سبز

رنگ سبز در جهان امروزی مشخصه محیط زیست و طبیعت است، اما برای این جماعت سبزپوش، این رنگ نشان دهنده تعلق نژادی- مذهبی رهبر سیاسی شان، "سید" حسین موسوی، به قوم قریش و خاندان رسول و ائمه شیعه است. استفاده سمبلیک از این رنگ، هم به معنی آن است که:

- این تعلق نژادی-مذهبی، مهم ترین ویژگی وی به حساب می آید و هم،
- این ویژگی، اساس تعلق خاطر جماعت سبزپوش به وی را تشکیل می دهد.

گزینش رنگ سبز، در اصل، گزینشی فرهنگی و سیاسی است. هم به سهم خود، تئوری تعلق فرهنگی ایرانیان به باورهای فرقه شیعه گری حاکم را تأیید می کند (ر. ک. به مقدمه جلد 3 کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی") و هم انعکاسی از تاریخ سیاسی- اجتماعی سده ها و دهه های اخیر است. تاریخ سده های اخیر ایران با ادعای خویشاوندی سلسله صفوی با امامان شیعه و در نتیجه، با حکومت سیاسی-مذهبی آنان به نیابت "امام زمان" آغاز، و با دخالت های بازیگران سیاسی بی که خود را منسوب و نایبان این قوم می دانند، ادامه یافته است. "سید" روح الله خمینی یکی از آخرین بازیگران سیاسی منسوب به این قوم بود.

در این مدت طولانی، "تقدس مذهبی سید ها و ملایان" همچون باور زیربنائی شیعه گری، با زور و تزویر و سپس حتی با تبلیغات استعمارگرانه به مردم ایران تحمیل شده و آن را به عنصری از عناصر فرهنگی ایرانیان تبدیل کرده است. به طوری که امروزه روز هم، دغلبازی ها، تجاوزات و کلاهبرداری های

رسوای سیدها و ملایان مدعی نیابت امام زمان - از دعانویسان حرفه ای شهر و روستا تا مدعیان کرامت و معجزه بنیادگرایان اسلامی - به آسانی مورد اغماض مردم قرار می گیرند. حتی بسیاری برای رهایی از دست ظلم و جور این سید و ملای ظالم و دزد، راهی جز دنباله روی و تقلید آن سید و ملای ظالم و دزد دیگر نمی یابند.

\*\*\*

گزینش رنگ سبز به عنوان سمبل سیاسی- مذهبی، در عین حال، بیان کننده این واقعیت است که این جماعت، ویژگی قابل استناد دیگری در رهبر برگزیده شان نیافته اند. در واقع، "سید" حسین موسوی، رهبر جماعت سبزپوش،  
- نه حرفی در مورد احترام به حقوق بشر و دادن دموکراسی و آزادی به ایران و ایرانیان زده،  
- نه قولی برای تغییر و تحول در نظام حکومتی و قانون اساسی رژیم اسلامی داده و،  
- نه حتی گذشته و سابقه سیاسی اش نوید دهنده اصلاحات، بهبودی و لغو احکام و قوانین قرون وسطائی حاکم بر ایران است.

در ضمن، حتی هواداران پر و پا قرص وی هم قادر به انکار این واقعیت تاریخی نیستند که مردم ایران یکی از بدترین دوره های تاریخ پر از سرکوبی و ستم دوره رژیم اسلامی را در زمان حکومت همین سید حسین موسوی تجربه کرده اند. وی از آن پس نیز عضو ارگان های مهم رژیم اسلامی بوده و در شکل گیری استراتژی های سرکوبگرانه این رژیم، نقش تعیین کننده داشته است. به بیان دیگر:  
- سید حسین موسوی شریک و سهیم مسئولیت های تاریخی و سنگین و سهمگین سرکوبی ها، جنایات و خورن و بردن های 30 ساله اخیر رژیم است.

از این نظر، هیچ کدام از جنایتکارانی که در دادگاه حقوق بشر اروپا محاکمه و محکوم شده اند، اتهاماتی به این بزرگی نداشته اند. بر این اساس، سید حسین موسوی، بنا به ضرب المثل معروف، "رطب خورده ای است که قادر به منع رطب سرکوبی و دیکتاتوری نیست!".

با این سابقه، حمایت اخیر جمع قابل توجهی از ایرانیان از وی، صفحه جدیدی در تاریخ سرکوب گری های اخیر ایران و جهان گشوده است، چرا که در تاریخ معاصر ایران و جهان، کمتر مجرم سیاسی و نظامی بی از این دست بعداً به عنوان ناجی قربانیانش برگزیده شده است.

### خاستگاه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی "سبزپوشان"

1- می دانیم که مردم ایران از نظر پذیرش رژیم، دل بستگی به قوانین و احکام اسلامی و تبعیت از رهبران رژیم، به دو نیمه اساسی "اسلامیان و حامیان" و "دشمنان و مخالفان" رژیم اسلامی تقسیم می شوند. نیمه اول، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی"، از همان سال های آغازین رژیم، در نهادهای مختلف آن شرکت کرده و رأی دادن در بازی های انتخاباتی رژیم را نیز تکلیف شرعی خود فرض می کند.

نیمه دوم، یعنی "دشمنان و مخالفان رژیم"، در عین حفظ مخالفت نظری، در عمل، از نظر شرکت در رأی گیری های دروغین آن به گروه های مختلفی چند تقسیم می شوند:

الف- گروه هایی از این نیمه مخالف، اعمال جنایتکارانه، و تجاوزات، خیانت ها و دزدی های رژیم را خاطر نشان می کنند. از نظر اینان، رژیم و مسئولیت هایش، جمعی است و همه رهبران رژیم در مسئولیت های تاریخی تخریب و تاراج کشور شریک اند. به نظر اینان، "خط خوب و خط بد"، یا "رهبر خوب و رهبر بد" در بین رهبران رژیم، وجود خارجی ندارند. همه شریک جنایت و خیانت سی ساله اند. هم از این رو، هرگونه امید و انتظار اصلاحات از این رهبران، خود گول زنی و بی جاست. آنان در ضمن، هیچ اصلاحی را در نظام قرون وسطائی رژیم اسلامی ایران، امکانپذیر نمی بینند. "خانه از بیخ و بن ویران است و برای آباد کردنش باید به تمامی فرو ریزد".

اینان در نتیجه، از هرگونه مشارکت سیاسی و رأی دادن در بازی ها و نمایشات انتخاباتی رژیم، دوری می گزینند و در بحث های خصوصی نیز از مهر نخوردن شناسنامه هایشان به خود می بالند و آنرا نشانه پایداری، فداکاری و حتی شجاعت اخلاقی خود معرفی می کنند.

ب- گروه های دیگر از این نیمه، ضمن حفظ موضع مخالفت با رژیم، که اکثراً نیز با انتقاد روزانه و حتی تعریف جوک های آخوندی همراه است، به سبب ها و بهانه های مختلف، در بازی ها و نمایشات انتخاباتی رژیم هم شرکت می کنند.

سبب ها و بهانه ها فراوانند و از ترس از قطع سهمیه های جیره بندی تا ترس از اخراج از کار، ممانعت از تحصیل و استخدام و حتی بازداشت، مجازات و ترور، طیف وسیعی را تشکیل می دهند. جمعی امیدوار لطف این و آن مأمور رژیم اند، جمعی، مردمی خوش خیالی هستند که هنوز هم در انتظار اصلاح خود به خودی رژیم اند. جمعی نیز به سبب عادت های تاریخی - فرهنگی بی که محصول دیکتاتوری پدرسالارانه درازمدت و تاریخی در ایران است، قدر به بریدن تمام از قدرت قهار حاکم نیستند. بر اساس این "عادت های تاریخی - فرهنگی"، بسیاری از مردم تحت ستم ما، به تن جباران ظالمی که با زور و قلدری جان و مال می ستانند، لباس تقدس و الوهیت می پوشانند و خود را مجبور به تبعیت بی چون و چرای شان می بینند. آیا اگر انوشیروان از نعلش مزدکیان "باغ معلق" نمی ساخت، شاه عباس هر مخالفی را در لای دیوارها زنده به گور نمی کرد، و خمینی در چنین ابعادی جان و مال نمی ستاند، "عادل" و "کبیر" و "امام" لقب می گرفتند؟

در هر حال، این گروه از مخالفان رژیم اسلامی که به بهانه ها و سبب های مختلف، در خدمت رژیم قرار می گیرند، همان نقشی را بازی می کنند که هواداران حزب الله رژیم. تفاوت در این است که اینان اکثراً به رژیم مورد حمایتشان ایمان ندارند، ولی به همان اندازه، در خدمت رژیم قرار گرفته و به دوام و بقایش یاری می رسانند، چرا که:

- رژیم "تبعیت" لازم دارد و نه "ایمان"، و این هر دو، با رأی خود، این تبعیت را به رژیم نشان می دهند.

حالا اگر از زاویه این تقسیم بندی به ارزیابی خاستگاه های رأی دهندگان سبزپوش برخیزیم، نتیجه می گیریم که اینان به صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم: - یا به نیمه اول، یعنی "اسلامیان و حامیان رژیم اسلامی" تعلق دارند و حزب الهی و مقلد این و آن آیت الله و جناح اسلامی اند (شرکای کوچک جنایات بزرگ!)، - یا به گروهی هائی از نیمه دومی تعلق دارند که در حرف، مخالف رژیم اند، ولی در عمل، به هر سبب و بهانه ای در خدمت رژیم و رژیمیان قرار گرفته و "دانسته یا ندانسته"، به دوام و بقای رژیم یاری می رسانند.

رأی دهندگان سبزپوش، از این رو، علتی از علل وجودی رژیم حاکم را تشکیل می دهند.

2- فیلم های تظاهرات تهران و ایران نشان می دهند که "سبزپوشان" در مقام مقایسه با به اصطلاح "سیاه پوشانی" که به هواداری نیمه بر تخت نشسته رژیم، یعنی جناح خامنه ای- احمدی نژاد، تظاهرات می کنند، ظاهری آراسته تر دارند و ظاهراً متعلق به طیف های متوسط و متوسط به بالای طبقه متوسط مردم شهرنشین ایرانند. با این برداشت، می توان علت حمایت این بخش از جماعت سبزپوش از جناح به اصطلاح اصلاح طلب رژیم (اصلاح چی؟) را به جایگاه و تعلقات طبقاتی آنان نسبت داد. ظاهراً مردمی که به هر سببی از مواهب موجود اقتصادی برخوردارند، از نیمه دیگری که به نان روز محتاجند، با اهداف "لیبرال اقتصادی" (و نه لیبرالیسم اجتماعی و فرهنگی) جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، قابلیت تطبیق بیش تری دارند. البته جماعت سبزپوش، از طیف ها و لایه های مختلف اجتماعی تشکیل شده اند، و هر طیف و لایه نیز خاستگاه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مختلفی دارند.

3- اگر تعیین جایگاه طبقاتی جماعت سبزپوش با دشواری رو به روست، جایگاه آنان در تقسیم بندی های "مرکز و حاشیه شهری" و "سنتی و مدرن" با ضریب اطمینان بیشتری قابل بیان است. ظاهراً سبزپوشان بیشتر از جماعت سیاه پوشی که عمدتاً "حاشیه نشین و سنتی" اند، به لایه های "مرکز شهر نشین و مدرن" جامعه تعلق دارند. از این نظر، اینان با ایرانیان برون مرزی خویشاوندی اجتماعی و فرهنگی نزدیک تری دارند.

در این صورت، باید گفت که این اولین باری است که مردم برآمده از "لایه های مدرن شهری" در ابعادی به این بزرگی، خود را به عنوان رأی دهندگان این، یا آن جناح رژیم اسلامی ثبت نام می کنند. موج حمایت لایه های مدرن شهری، اولین بار در جریان بازی های دو خردادی آخوند خاتمی بروز کرد، ولی سرکوبی های زنان، دانشجویان، کارگران صنعتی، روزنامه نگاران، معلمان و غیره، در پی استقرار خط دو خردادی، و همچنین پشت کردن خاتمی به "اصلاح طلبان" تحت سرکوبی رژیم، بعداً این پیش بینی اولیه را تقویت کرد که "شرکت و حمایت دو خردادی، پدیده ای موقت و گذرا بوده، مردم از پشت کردن خاتمی به اصلاح گران، درس کافی گرفته اند و رژیم اسلامی کماکان در بین لایه های مدرن طبقه متوسط شهر نشین جای پائی ندارد".

اما، حالا انبوه جمعیت معترضی که به دنبال رهبران سبزپوشان راه پیمائی کردند، نشان می دهند که یا این پیش بینی درست نبوده، یا حالا شرایط ایران تغییر کرده و رژیم اسلامی قادر به لانه کردن در بین لایه های مدرن شهری شده است.

البته هنوز معلوم نیست چه درصدی از معترضین خیابانی در بازی های رأی گیری رژیم شرکت کرده و مرید و مقلد مستقیم ملایان و سید حسین موسوی و شرکاء به حساب می آمدند، و چه درصدی از فرصت اعتراضات خیابانی سبزپوشان برای بیان نفرت و تنفر خود از رژیم اسلامی و حکومت ملایان استفاده کرده و به خیابان ها ریخته بودند. اما از آن جا که راهپیمائی ها اساساً به نام رهبران و ترتیب دهندگان آن ها ثبت می شوند، این راه پیمائی ها هم بدون توجه به علت و قصد شرکت کنندگانش، به نام این جناح رژیم ثبت شده و نشاندهنده افزایش نفوذ رژیم اسلامی در بین لایه های مدرن شهری است.

دلایل مختلفی برای توجیه این حمایت وجود دارند. از آن جمله، میتوان گفت که این افشار پس از سرکوبی و سانسور فرهنگی 30 ساله، حالا دیگر با شرایط نظام حکومت دینی خو گرفته و تطبیق یافته اند. بسیاری از سقوط رژیم ناامید شده اند و جمعی تحت تأثیر تبلیغات اروپا و امریکا، به اصلاح رژیم امید بسته اند. در نتیجه، بسیاری از مردم برخاسته از لایه های مدرن و لائیک اجتماعی، به جای خواست سرنگونی رژیم و لزوم تغییرات بنیادی در نظام سیاسی ایران، به بهبودی های جزئی در مناسبات روبنائی و تقلیل کنترل های اجتماعی و فرهنگی روزمره رضایت داده اند. از همین روست که شعار "زنان در محدوده قوانین و مقررات اسلامی آزادند"، به یکباره باعث خیزش موج عظیم حمایت زنان جوان برآمده از لایه های مدرن شهری می شود، بدون آن که کسی بپرسد:

- کدامیک از قوانین و ظلم و جوری که به زنان ایران تحمیل شده و می شود، اسلامی و شرعی نبوده و نیست؟ و،

- اساساً اسلام و شرع با کدامیک از این اجحافات و تجاوزات "آپارتاید جنسی ایران"، مخالف است؟

شرکت در انتخابات به معنی رأی دادن به ماندگاری رژیم

همه واقف اند که بر اساس مبانی ایدئولوژیکی رژیم بنیادگرای اسلامی و فتوای آیت الله خمینی، حق انتخاب رهبران جامعه از آن "امام زمان" و نایبان امام است. "امت اسلامی ایران، هیچ حق و اختیاری برای انتخاب رهبران جامعه خود ندارد و اساساً انجام انتخابات با اهداف و به سبک غربی، غیر شرعی و مردود است". در نتیجه:

1- در این حکومت شرعی که بر اساس فتاوی ملایان اداره می شود، بازیهای انتخاباتی رژیم برای دادن حق تصمیم گیری به دست مردم انجام نمی گیرد.

می پرسند چرا با این وجود، رژیم اسلامی دست به انجام انتخابات می زند و این همه روی آن وقت و هزینه صرف می کند؟ پاسخ این است که در دنیای امروزی هیچ رژیمی بدون انجام انتخابات ولو دروغین و تقلبی، قادر به ادعای پذیرش بین المللی نیست. رژیم های دست نشانده ای از این دست حتی از سوی حامیان ابرقدرت شان، مورد شناسائی قرار نمی گیرند. این است که استراتژی سازان رژیم اسلامی، از

همان آغاز دوره امامت خمینی، که خود فتوای غیر شرعی بودن دخالت "امت مسلمان" در انتخاب رهبران جامعه اسلامی را صادر کرده بود، برای انجام نوعی بازی انتخاباتی، راه حلی شرعی تدارک دیدند. نهادهای سرکوبگر رژیم، از آن میان "شورای نگهبان" ملایان، حق کنترل بازی ها را به عهده گرفتند، و رژیمیان این همه را به عنوان "انتخابات اسلامی" به دوستان و حامیان جهانی شان عرضه کردند. در نتیجه،

2- انتخابات رژیم اسلامی از اساس برای نمایش و فروش به ابرقدرت های خارجی تدارک دیده شده و هیچ نقشی در گزینش رهبران جامعه ایران اسلامی ندارد.

بر اساس این راه حل های شرعی، از آن پس، رهبری دینی وقت، یعنی خمینی و سپس خامنه ای، و نمایان و مأموران آنان در نهادهای رژیم، افراد مورد نظر خود را به سمت مشاغل رهبری ریز و درشت رژیم منصوب کرده و می کنند، به جای مردم، کاندیداهای موافق میل خود را برمی گزینند و حتی در مورد تعداد آرای موجود در صندوق های رأی گیری تصمیم می گیرند.

تمامی این کارها از زاویه دید دموکراسی غربی، "تقلب در انتخابات" اند، اما با ترم های دینی و فرقه ای رژیم، "انتخاب رهبران جامعه به دست نمایان بر حق امام زمان" نام دارند و از این نظر، مشروع به حساب می آیند. همه هواداران و امت رژیم موظف اند تا این تصمیمات و تقلبات را به عنوان حکم شرعی "نایب امام زمان"، واجب و لازم الاجرا تلقی کنند و در مقابل تصمیمات صادره رهبر دینی رژیم، سر تسلیم فرود آورند. انتصاب همه اعضای نهادهای رژیم، از جمله انتصاب خامنه ای به رئیس جمهوری و سپس به رهبری دینی جمهوری اسلامی، انتصاب هاشمی رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد به رئیس جمهوری و همچنین انتصاب سید حسین موسوی به نخست وزیر، بر اساس این گونه فتواها و شیوه های قرون وسطائی انجام شده است.

جالب است که استعمارگران و امپریالیست های اروپائی و آمریکائی، که از برکت استراتژی بنیادگرایی و رژیم های اسلامی دست نشانده خود برخوردارند، این بازی های سر تا پا تقلبی را مورد تأیید قرار داده و می دهند و بدین وسیله، مناسبات و معاملات خود با رژیم را توجیه می کنند. بهانه این است که "مردم ایران هنوز! لایق همان دموکراسی اسلامی بی هستند که رژیم برگزیده شان! تدارک دیده است". آنان با این بهانه، زیر پا گذاشتن سیستماتیک حقوق بشر و آزادی ها و حقوق مندرج در منشورهای جهانی و اروپائی در ایران را زیر سؤال نمی برند، یا از لزوم تغییر قوانین قرون وسطائی و ضرورت تضمین امنیت قضائی چشم می پوشند.

این بازی کثیف دو سویه تا زمانی که رژیم قادر به جلب مشارکت توده های میلیونی بود، بدون مشکل و با موفقیت پیش رفت. در این مدت، رژیم هر وقت لازم دیده، برای اثبات کنترل خود بر مردم ایران، توده های هوادار و "امت" "مقلد" خود را به پای صندوق های رأی گیری برده و برای کاندیداهای منصوب شده از سوی رهبر و رهبران اسلامی، رأی و تأییدیه گرفته است.

اما، همانگونه که شرکت توده های مردم در بازی ها و نمایشات سر تا پا تقلبی رژیم، باعث پذیرش جهانی آن است، عدم شرکت آنان در این نمایشات دروغین نیز این پذیرش را خدشه دار می کند. به بیان دیگر: - شرکت توده های وسیع مردم در بازی ها و نمایشات رژیم، به وسیله ای برای سنجش کنترل رژیم و محبوبیت اش در بین مردم ایران تبدیل شده است. بدون شرکت میلیونی مردم ایران در این نمایشات رأی گیری، رژیم اسلامی قادر به ادعای صلاحیت برای ادامه حکومت و پیشبرد شیوه خوردن و بردن و سرکوب کردن نیست. در نتیجه:

ماندگاری رژیم منوط به این است که به اربابان جهانی خود نشان دهد که مردم در بازی های انتخاباتی رژیم شرکت می کنند و به هر آهنگی که رهبران اسلامی می نوازند، می رقصند.

این است که با تقلیل مردم دنباله رو و مقلدان رژیم ملایان، و افشا شدن هر چه بیشتر رژیم و رهبران اسلامی در افکار عمومی هواداران و مقلدانش، زنگ های خطر برای بسیاری از رهبران رژیم به صدا درآمده است. ترس از آن است که "پشت کردن مردم به بازی ها و نمایشات رسوای انتخاباتی ممکن است رژیم شان را در شرایط ماه ها و روزهای پایانی شاه برافزاید قرار دهد!".

این بود که برای راضی کردن "دوستان اروپائی" رژیم که همراه با حکومت آمریکا، خواستار اصلاحاتی برای جلب نظر مردم اند، بازی دو خردادی به اجرا درآمد. اجرای این بازی به خاطر جلب مشارکت افشار میانی و مدرن شهری، بر اعتبار و شانس ماندگاری رژیم افزود، باشد که ساخت ارتجائی رژیم قادر به تحمل ادعاهای اصلاحی بسیار جزئی این دوره هم نشد و این دفتر هم به زودی بسته شد.

در چنین شرایطی است که:

- شرکت اخیر مردم، به خصوص لایه های میانی و مدرن شهری، در بازی های رأی گیری رژیم (چه در رأی گیری، یا در اعتراضات بعدی اش)، فی نفسه به معنی رأی بر ماندگاری رژیم تلقی شده، مستقیماً بر اعتبار جهانی رژیم افزوده و ماندگاری آن را تضمین کرده است. رژیم بدین وسیله نشان داده که در میان لایه های مدرن طبقه متوسط شهری جای پائی دارد و موفق به جلب نظر رضایت مردم شده است. از این نظر، صرف شرکت در بازی های رأی گیری رژیم، موجب مسئولیت تاریخی و وجدانی است.

"سبزپوشان به چه می اندیشند"

بر این اساس هم بود که در جریان رأی گیری اخیر، بخش عمده اپوزیسیون ایران در برون مرز، با درک درست شرایط جهانی، مشخصاً این گروه از مردم ایران را به عدم شرکت در رأی گیری و نیافتادن به دام رژیم فرا می خواند. در واقع، پشت کردن مردم به نمایشات رأی گیری و نشان دادن قهر از رژیم و اعمالش، راه مبارزه سهل و ساده و بی خطری است که می تواند کشورهای حامی رژیم اسلامی را مجبور به فشار به رژیم اسلامی برای تجدید نظر و عقب نشینی از مواضع سرکوب گرانه اش بکند و حتی به دادن امتیازاتی برای جلب نظر این طبقه مهم اجتماعی منجر شود.



"جماعت سبز پوش" اما، به این دلایل گوش ندادند و به این دعوت ها وقعی نگذاشتند. آنان به جای این راه ساده فشار برای اصلاح و عقب نشینی رژیم، راه مشارکت با رژیم را برگزیدند. آنان نه فقط در رأی گیری دروغین رژیم فعالانه شرکت کردند، بلکه بدون آن که حتی قولی برای اصلاحاتی بگیرند، به کسانی که مستقیماً در جنایات سیاسی و نظامی شریک و سهیم بودند، رأی دادند. بسیاری از طریق اینترنت در لیست های بلند هواداران رهبران (این، یا آن جناح) رژیم اسلامی اسم نوشتند و بسیاری برای حفظ جان رهبران، پایه گذاران و سرکوب گران دیروز و امروز رژیم اسلامی، به جمع آوری امضاء دست زدند.

این کارها هر کدام به تنهایی به مثابه ثبت نام به عنوان "امت اسلامی" و "حزب الله" ملایان و رژیم است و هیچ عذر و بهانه ای مثل "نیت من این، یا آن بوده یا نبوده"، این واقعیت و پیام بیرونی آن را تغییر نمی دهد.

چرا که امروزه در تمام دنیا، رأی مردم به این، یا آن حزب و سازمان، بی توجه به محتوای خود، به معنی رأی اعتماد به نظام سیاسی حاکم است. هر رأی انتخاباتی (چه مخالف یا موافق)، به عنوان رأی اعتماد به کل نظام به حساب می آید. این است که موفقیت رژیم ها با درصد شرکت کنندگان در بازی های انتخاباتی شان سنجنده می شود. در اینجا نیز:

- صرف شرکت در رأی گیری، یا تظاهرات در صف سبزه ها، رأی به کلیت رژیم تلقی شده و، شرکت کنندگان در این سرتاسر این بازیها و اعتراضات رأی گیری، به خاطر هواداری از کاندیداهای دست چین شده رژیم، به عنوان هواداران و طرفداران کل رژیم ثبت شده اند.

می بینیم که در این ارزیابی ها، "نیت و توجیه شخصی رأی دهندگان" مورد ارزیابی قرار نمی گیرند. این مثل شرکت شخص بی دین در نماز جماعت است. شرکت در نماز جماعت، معرف دینداری، تأیید پیشنماز و تعلق به گروه مذهبی-سیاسی نمازگزاران است. کسی نمی تواند هم در نماز جماعت حرکت کند و هم این پیام ها را به دیگران نفرستد. هیچ شرکت کننده ای نمی تواند بگوید "من با شرکت خود در نماز جماعت، پیام بی دینی می دهم، یا صلاحیت پیشنماز را زیر سؤال می برم، و یا اسلام سیاسی را رد می کنم. به بیان دیگر، ممکن است چنین کسانی هم در بین شرکت کنندگان نماز جماعت پیدا شوند، ولی پیامی که اینان به بیرون می فرستند، همان است که معمولاً از شرکت در نماز جماعت، درک و فهم می شود. شرکت کردن در رأی گیری رژیم نیز به همین صورت عمل می کند و پیامی که به دیگران می فرستد، فارغ از نیت شخصی این، یا آن شرکت کننده است.

\*\*\*

این همه می رساند که:

- جماعت سبزپوش صرفاً به خاطر شرکت در این رأی گیری و هواداری های بعدی اش از این، یا آن جناح، به رژیم سرکوبگر اسلامی فرصت داده و می دهد تا شرکت آنان در رأی گیری سر تا پا تقلبی خود را به عنوان رأی اعتماد مردم ایران به رژیم اسلامی، در بازار سیاست جهانی به به فروش برساند و بدین وسیله، برای ماندگاری خود از اربابان جهانی اش رأی اعتماد بگیرد.

\* آیا این همه، زنگ های بیدارباش را برای مردم مدرن و لائیک که به تصورات واهی اصلاحات، در رأی گیری رژیم شرکت کرده اند، به صدا در نمی آورد؟

- پشیمان شان نمی کند که چرا در عین مخالفت با رژیم اسلامی، ناخواسته به حمایت آن بلند شده و ماندگاری و تسلط و جباریت رژیم اسلامی را سبب شده اند؟

- پشیمان شان نمی کند که آنان به نیت رسیدن به آزادی و اصلاحات رأی داده و در تظاهرات شرکت کرده اند، ولی به خاطر اشتباه بودن صف بندی شان، همه اش به نام رژیم اسلامی و جناحی از آن تمام شده؟

- پشیمان شان نمی کند که آنان به فکر انتخاب بد از بدتر بودند، ولی انتخاب شان به ماندگاری دو جناح بدتر انجامیده است؟

\* آیا این همه کافی نیست تا همه آنان که صادقانه مخالف رژیم اسلامی و خواهان دموکراسی و "جدائی دین از سیاست" در ایرانند، منبعده:

- از شرکت در هرگونه راهپیمائی جناح های ملایان و نیمه های رژیم سرکوب گر اسلامی دوری گزینند؟

- به صراحت تمام با سبزپوشی، سبزپوشان و رهبران سابقه دار آنان برخورد کنند؟ و،

- از آلوده شدن در حزب، دسته و جنبش به اصطلاح "سبز" هواداران مختلف رژیم اسلامی دوری گزینند؟

بخش دوم

"رطب خورده منع رطب کی کند"!

اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران

"مخالفان رژیم و خواستاران دموکراسی و آزادی" در ایران، از 1- روشنفکران منفرد، 2- فعالان سیاسی، فرهنگی و هنری سازمان یافته و 3- مردم عادی برآمده از لایه های مدرن شهری ایران تشکیل می شوند. خاستگاه طبقاتی اکثریت اینان، لایه های مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران است. طبقه متوسط مدرن ایران، محصول مدرنیسم دوره های پیشین، به خصوص دوره پهلوی است. این مدرنیسم با سنت های فرهنگی ایرانی (سنت های ایرانی، شیعه گری و اشرافیت ایلیاتی/ ر. ک. پیشین) آمیخته شده و از مرزهای سنتی تا معیارهای ارزشی مدرن وارداتی، طیف وسیعی را تشکیل می دهد. در نتیجه، مردم مدرن برخاسته از لایه های مختلف طبقه متوسط شهری نیز، به نسبت سهم خود از سنت های داخلی، یا عناصر مدرن وارداتی، کمتر و بیشتر مدرن، یا سنتی اند.

از اینان، جمعی در سازمان های سیاسی سازمان یافته و جمع بزرگتری سازمان نیافته اند. جمعی بالفعل در زمینه ای که سیاست نیز بخشی از آن است فعال اند، و جمع بزرگی، توده ناراضی ولی غیر فعال را شکل

می دهند. این توده ناراضی، بالفعل فعال نیستند ولی، بالقوه آماده ایفای نقش های موقت فرهنگی و سیاسی اند. اینان در برهه های تاریخی، به سبب افزایش هیجان عمومی، از دور و نزدیک وارد حوزه فعالیت های سیاسی- اجتماعی می شوند و به سبب دارا بودن اکثریت تعیین کننده، در تعیین جهت روند اتفاقات تأثیر می گذارند.

این افشار و لایه های اجتماعی مختلف، با وجود خاستگاه ها، قشر بندی ها و اشتغالات مختلف، 1- مخالف رژیم اسلامی اند و 2- با انگیزه های مختلف، خواهان رهائی از دست رژیم اسلامی اند. اینان از همین رو، در مجموع، "اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران" را تشکیل می دهند.

فرض بر این است که لایه های مدرن درون مرزی، به طور مستقیم، از سرکوبی، سانسور و شیوه های شستشوی مغزی رژیم، رنج می برند. در حالی که ایرانیان پرونمرزی برآمده از این لایه های مدرن شهری، فارغ از سانسور ها و محدودیت های اجتماعی و فرهنگی داخل کشورند و به طور عینی، دموکراسی و آزادی ها و حقوق سیاسی- اجتماعی در اروپا و آمریکا را تجربه می کنند. هم از این رو، برون مرزی ها می توانند فقدان اطلاعات، دانش و آگاهی های ممنوعه درون مرزی ها را جبران کنند و درون مرزی ها می توانند با استفاده از این دانش ها، از دیواره های سانسور رژیم عبور کرده و انرژی بزرگ توده های محروم را برای رهائی و آزادی از دست رژیم اسلامی به حرکت در آورند.

#### پیش شرط انتخابات

تا روز راه پیمائی، این فرض حاکم بود که این دو نیمه از "اپوزیسیون عمدتاً سازمان نیافته مدرن و لائیک" ایران، دیگر به اندازه ای تجربه دارند، که به دنبال اسلامیان و ملایان، آن هم برخاسته از درون رژیم اسلامی نیافتند. در عمل نیز، تا آن روز، بخش مهمی از این "اپوزیسیون لائیک و مدرن برون مرزی"، در حد و حدودی، شرکت در انتخابات دروغین رژیم را محکوم می کردند و در بسیاری موارد نیز، رأی دهندگان رژیم را "سازشکار"، "امت گول خورده رژیم" و مردمی بیسواد و ناآگاه معرفی کرده و حتی شرکت لایه های مدرن شهری ایران در رأی گیری رژیم را ندیده گرفته، یا به نحوی انکار می کردند. نظر غالب این نیمه برون مرزی آن بود که شرکت در بازی سر تا پا تقلبی انتخابات به اصطلاح "رئیس جمهور"، در جایی که جمهوری وجود خارجی ندارد و رأی مردم به حساب نمی آید، یک دهن کجی تلخ به مردم ایران است. لازمه ابتدائی انتخابات و رأی دادن، 1- احترام به حقوق بشر، 2- تأمین آزادی ها و حقوق سیاسی، از آن میان، آزادی اندیشه و بیان، آزادی تشکل سیاسی و 3- تأمین امنیت قضائی است. این ها هیچکدام در ایران رژیم اسلامی وجود خارجی ندارند و حتی به شدت و به طور سیستماتیک سرکوب می شوند. از این رو، نظر غالب بسیاری از شخصیت ها و سازمان های مخالف مقیم خارج از کشور این بود که:

- شرکت نکردن در بازی دروغین انتخاب به اصطلاح رئیس جمهور رژیم، شرطی است که "مردم" ایران را از "امت و مقلدان آیت الله ها، هواداران حزب الهی و توده های گول خورده رژیم" جدا می کند.

## واکنش سراسیمه اپوزیسیون مدرن و لائیک

اما، راهپیمائی جمعیت عظیم مردم، به خصوص از لایه های مدرن طبقه متوسط شهری در صف سبزپوشان و به حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، به یکباره، نظر بسیاری از این مخالفان را تغییر داد. صرف تظاهرات اعتراضی خیابانی، "زنگ های فرهنگی" را برای بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون مدرن و لائیک در داخل و خارج کشور به صدا درآورد و خیلی ها را به آسانی به درون باطلاق هواداری جناح دوم رژیم، به رهبری هاشمی رفسنجانی- موسوی، کشانید. اپوزیسیون مدرن طرفدار حکومت لائیک دو شقه شد. جمعی از دنباله روی سبزپوشان و همراهی با جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" (اصلاح چی؟) رژیم خودداری کردند و با استفاده از این فرصت تاریخی، با شعارها و آرم و پرچم خود علیه "کلیت رژیم" به اعتراض دست زدند. جمعی به طور سراسیمه به جمع سبزپوشان وارد شدند، ولی دیر یا زود به خود آمده، به جبران شبهه و اشتباه خود برخاستند. ولی جمع به مراتب بزرگتری، بی هیچ شرط و شروطی، به هواداری از سبزپوشان ادامه دادند. حمایت فرستنده های تبلیغات خارجی از اینان، صدای آن نیمه مستقل و وفادار به خواست رهائی از دست تمامیت رژیم اسلامی را تحت شعاع خود قرار داد و مانع شنیده شدن دلایل و پیام بیدارباش شان شدند.

بسیاری از این اکثریت سراسیمه که به هواداری جناح معترض رژیم برخاسته بودند، حرف های پیشین خود در مخالفت با شرکت در رأی گیری رژیم را به تمامی پس گرفتند و رأی گیری سرتاسر تقلبی رژیم را، "انتخابات!" نام نهادند. بسیاری، "سبزپوشان" هوادار این جناح رژیم سرکوبگر را، بی توجه به خاستگاه سیاسی، نظامی و فرهنگی شان، به نام نامی "مردم ایران" مفتخر کردند.

مگر نه این که ما ایرانیان همیشه در سوئی "رژیم سرکوبگر" داشته ایم و در سوی دیگر "مردم ستم کشیده"، پس حالا که دو جناح حاکم رو در روی هم قرار گرفته بودند، انگار دعوای دو جناح رژیم، هر دو مسئول و هر دو جنایتکار و دیکتاتور، مبارزه بین "آزادی خواهان و حکومت جبار" بود. انگار، جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، به صرف مخالفت با جناح بر تخت خلافت نشسته خامنه ای- احمدی نژاد، پرچم رهائی از تسلط رژیم اسلامی را به دوش می کشید!

این تصور غلط به آسانی، به "واکنشی طایفه ای" تبدیل شد. جماعت سبزپوش، در چند ساعت از همه اتهامات 1- شرکت در بازی های رأی گیری، 2- هواداری از جناحی از جناح های رژیم سرکوبگر، 3- به تعویق انداختن سرنگونی رژیم اسلامی و غیره و غیره، مبرا شدند. کمتر کسی از اینان، به فکر محکوم کردن جانبداری این جماعت از رژیم و مجرمان سرکوبگر آن افتاد و کمتر کسی هم، آن نیمه گول خورده ناراضی و مخالف رژیم اسلامی را به بازگشت به دامن مردم دردمند ایران دعوت کرد. بسیاری حتی، راهی را که قبلا "راه محکوم شده رژیم" معرفی می کردند، "تنها راه رهائی" یا "راه تحول دموکراتیک" ایران نام نهادند و از دیگران هم خواستند که به هواداری این "سید سابقه دار" و "روحانیت مبارز!" بر خیزند. جمعی حتی حرکت اعتراضی آنان برای به تخت نشاندن سید حسین موسوی سابقه دار را "انقلاب مردم ایران" خطاب کردند. زمان، سی سال به عقب برگشت! و خمینی دیگری رو به زائیدن نهاد.

کار به جایی رسید که جمعی از نیروهای مدعی اپوزیسیون خارج از کشور، دستها را برای تقسیم افتخار راهپیمائی اعتراضی به هواداری از موسوی و شرکایش، بالا زدند و مدعی حمل آرم و پرچم شان در جمع رأی دهندگان سید حسین موسوی، کروی و "قهرمانان آزادی خواهی از این دست!" شدند.

رنگ سبز، آن هم رنگ سبز سیدی، به یکباره به رنگ انقلابی گری و آزادی خواهی ایران تبدیل شد!

### ارثیه فرهنگی و داورى معيوب

خصلت های ایلپاتی جای خاصی در فرهنگ ایران دارند (ر. ک. پیشین). از آن رو، بسیاری از ما مردم ایران، اهل قیام و تظاهراتیم، تا مبارزه بنیادی، حساب شده و دراز مدت. عواطف اجتماعی مان به آسانی تحریک می شوند و بسیاری از ما را، "چشم بسته و گوش بسته" به هیجان و شورش وامی دارد، بدون آن که قبلاً ببانددیشیم، "چرا و برای کی و چی؟". زود می جوشیم، ولی زود هم از جوش می افتیم. این است که در جریان اتفاقات تاریخی، هول زده و سراسیمه عمل می کنیم و عموماً "از هول حلیم می افتیم توی دیگ"!

در این شرایط هول زدگی، برخی فکرها و قضاوت های "مد روز" را بی آن که بسنجیم، یا فرصت سنجیدنشان را به خود بدهیم، در فکر و اندیشه مان کپی می کنیم و در ارتباط غیر مستقیم با همدیگر، "فکر و باوری طایفه ای" به وجود می آوریم. و بسیاری نیز، سعی می کنیم چیزی بر آن بیافزائیم. "یک کلاغ را چهل کلاغ می کنیم".

"تعصب و مطلق گرایی طایفه ای"، محصول جا افتادن این "فکر و باور طایفه ای" است. این چگونگی فرهنگی، عموماً راه دگر اندیشی و بازاندیشی را می بندد و همه را به کج راهه یکسانی رهنمون می شود. حمایت همگانی از خمینی (با عناوین مختلف رهبر، پدر، خرده بورژوا، و و) فقط یک نمونه است.

این بود که بسیاری، تحت تأثیر تظاهرات اعتراضی و سرکوبی معترضین، اختیار از دست دادند و نتوانستند به خود بقبولانند که "هواداران دو جناح و امت دو خلیفه رو در روی هم قرار گرفته اند. "دعوا بر سر لحاف ملاست" و اتفاقی نیفتاده جز آن که بین خلیفه اسلامی بر تخت نشسته و مدعی خلیفه گری برخوردی پیش آمده، و آن که بر تخت خلافت نشسته، با مدعیان تختش، به همان شیوه معمول خودشان برخورد می کند". همین و بس!

در گذشته ها هم، بین ملایان و رهبران فرقه شیعه گری اختلاف پیش می آمده و حتی دسته های عزاداری و قمه زنی هوادار این "آقایان" را به جان هم می انداخته است. با این وجود، سازمان رهبری "روحانیت شیعه" دست نخورده دوام آورده و حکم رانده، و آقائی و بهره کشی آیت الله ها، سیدها و آقازاده هایشان به جای خود باقی مانده است. سهم توده های هوادار و مقلد، از این جنگ های قدرت، همیشه چیزی جز زخم سر و سینه، و سواری دادن به این یا آن رهبر دینی-سیاسی نبوده و حالا هم جز این نخواهد بود.

اما آیا چند در صد از ما، به این درس های تاریخ گوش فرا می دهیم؟

کسی از اینان نپرسید که پیروزی این یا آن جناح رژیم، چه تغییری در اساس تسلط احکام مذهبی و هیرارشی ملایان و گروه بندی های مافیائی آیت الله ها خواهد داد. گوش ندادند که حتی اگر جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" ملایان هم اختیار کشور و ملت تحت ستم را به دست گیرند، هیچ اصلاحی در اصل و اساس این حکومت ارتجاعی و نظام بنیادگرای اسلامی ایجاد نخواهد شد. باز هم جناح های ملایان، بازاریان و آقازاده های شان دست به دست هم خواهند داد و بر سر ایران و ایرانی آن خواهند آورد که زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی در کتاب "چوب به دست های ورزیل" به قلم آورده است. داستان از این قرار است که:

- "مردم ده ورزیل برای کشتن خوک های وحشی ده خود، دو شکارچی استخدام می کنند. شکارچیان، پس از پایان کار، حاضر به ترک ده نمی شوند و دهاتیان را مجبور به ادامه پذیرائی و دادن بهره می کنند. بالاخره روستائیان بیچاره از بهره کشی شکارچیان به تنگ می آیند و چاره را در این می بینند که دو شکارچی جدید استخدام کنند تا شکارچیان قبلی را از ده بیرون کنند. روز موعود برای تسویه حساب شکارچیان فرا می رسد و شکارچیان جدید و قدیم رو در روی هم قرار می گیرند. اما هر دو جناح! آنان پی می برند که می توانند بدون جنگ و نزاع، ده را مشترکاً بچاپند و بین خود تقسیم کنند. چنین می کنند و هر دو، اسلحه هائی را که به سوی همدیگر نشانه رفته بودند، رو به روستائیان نشانه می روند و هر دو نیز امر به تهیه سور و سات می دهند".

- این دهاتی ها خیلی ساده اندیش بودند، نه؟

با این وجود، دهاتیان ساده لوح ده ورزیل، حداقل، هیچ شناخت قبلی از شکارچیان خود نداشتند، از پیشینه مناسبات آنان بی خبر بودند و قبلاً آنان را نیازموده بودند، ولی سبزپوشان و این "هواداران مدرن و لائیک شان در داخل و خارج کشور، که برای نجات خود از دست شکارچیان جناح حاکم رژیم اسلامی به دنبال شکارچیان جناح "اصلاح طلبان" (اصلاح چی؟) افتاده اند، قبلاً حکومت های رفسنجانی، موسوی و خاتمی را تجربه کرده و در آن ها هیچ اصلاحی که نه، بلکه به حد کافی ظلم و سرکوب یافته اند. اینان، همه آزمایش پس داده و نشان داده اند که با جناح دیگر، همچون "سر و ته یک کرباسند".

آیا اگر این دهاتیان ساده لوح قبلاً این گروه دوم شکارچیان را آزموده و به خوبی شناخته بودند، ولی با این وجود، آنان را به امید نجات از دست رفقای شکارچی شان استخدام کرده و تودهنی خورده بودند، آن وقت قضاوت ما در موردشان چه می بود؟ نمی گفتیم که: "دنده شان نرم، بگذار طعم انتخاب! خود را بچشند؟" حالا هم نباید همین حرف را به "سبزپوشان و هواداران سراسیمه شان" زد؟

این است که به عنوان "اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" نتوانستیم یکصدا و هماهنگ به مردم تحت سانسور و شستشوی مغزی داده شده پیام دهیم که در تجمعات و صف بندی های جناح های رژیم شرکت نکنید. "از این فرصت تاریخی حد اکثر بهره را ببرید، ولی دنباله روی نکنید. دنباله روی رهبری یک جناح، کل رژیم را به شما تحمیل می کند!". توضیح ندادیم که اعتراض به یک جناح، اعتراض به کل رژیم نیست، و حتی به معنی تأیید کلیت رژیم است. "شرکت در این اعتراضات، به اندازه شرکت در بازی های رأی گیری رژیم، مانع پیشبرد مبارزه مردم ایران برای رهائی از دست این رژیم و به همان

اندازه، محکوم است". مانع افتادن جوانان به تور رژیم اسلامی نشدیم که هیچ، بسیاری را هم دعوت به عضو شدن در این و آن جناح رژیم و همراهی با هواداران موسوی سابقه دار کردیم. با این وجود، آیا باز هم می توانیم سؤال کنیم که "اینان کی می روند!؟"

### اعاده حیثیت به بهای چی؟

این لطف و التفات "بی سبب"، "غیر قابل درک" و "غیر منطقی" اکثریت مدعی دموکراسی و حکومت غیر دینی به سبزپوشان، حتی شامل رهبران آنان هم شد. از کسانی که دیروز سرکوبگر و شریک جنایات 30 ساله جمهوری اسلامی قلمداد می شدند و باید به جرم جنایت های سیاسی و نظامی شان محاکمه شوند، به یکباره اعاده حیثیت شد.

این بار، برخلاف بازی های دوره دو خرداد، شکاف بین جناح های رژیم عمیق بود و سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه نیز سازش و کنار آمدن جناح های رژیم را مشکل تر می کرد. محتوای شکاف به وجود آمده هنوز به درستی روشن نیست، ولی یکی از مبارزان ایرانی، در تحلیل به موقع خود در همان روزهای راهپیمائی های اعتراضی، آن را به درستی به اختلاف بین خانواده های مافیائی تشبیه کرده و به خصوص با استناد به فیلم های "پدر خوانده" نشان داده که این جناح ها نیز، یا برای کسب قدرت می جنگند، یا از پول بادآورده نفت سهم بیشتری می خواهند. "دعوا بر سر لحاف ملا است". اینان هیچ وقت در مورد نقض حقوق بشر، یا پایمال شدن آزادی ها و حقوقی که لازمه دموکراسی و انتخابات اند، حرفی نزده اند و اختلافی نداشته اند، چرا که اینان همه، مرتکب این جرائم شده اند.

"اگر رسم شود که مست گیرند، در شهر هر آن چه هست گیرند".

در هر حال، به موازات ادامه اعتراضات خیابانی، ستایش از سید حسین موسوی، نخست وزیر سالهای سرکوب و بی قانونی و همکار سابق خامنه ای، به "مد روز طایفه ای" "جمع بزرگی از اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" تبدیل شد. یکی در وصف احوالش مقاله نوشت و دیگری او را "فردی صالح" برای رهبری ایران نامید. کسانی گناه سرکوب گری های پیشین وی را به گردن فرهنگ دیکتاتوری در ایران انداختند، "کی دیکتاتور نیست؟". بسیاری نیز از دور و نزدیک گواهی دادند که او "اکثریت رأی مردم" را آورده است. کسانی حتی از وی دعوت کردند تا با استناد به رأی اکثریت مردم، لابد در انتخاباتی آزاد!، به عنوان رئیس جمهور ایران سوگند یاد کند.

هیچ کدام از این جماعت و شخصیت های مدعی دموکراسی، حرف روسو در کتاب "قرارداد اجتماعی" را به خاطر نیاوردند که "لر یک رأی گیری فاقد آزادی ها و حقوق لازم برای انتخابات، هیچ شرکت کننده ای قادر به ادعای برد و باخت نیست!". در جامعه سانسور زده، دیکتاتوری و فاقد آزادی و حقوق، نتایج انتخاباتی از اصل و اساس باطل و غیر قابل مراجعه است. حتی استفاده از نام نامی "انتخابات"، برای این بازی های رسوای رأی گیری، "مسئولیت اخلاقی و سیاسی" ایجاد می کند.

این واقعیت را تعداد انبوه شرکت کنندگان در رأی گیری هم تغییر نمی دهد. هم از این روست که شرکت حتی صد در صدی مردم در کشورهای دیکتاتوری هیچ حقانیتی برای رژیم های آنان ایجاد نمی کند.

کسانی هم بهانه آوردند که حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، در شرایط حاضر مثل خوردن داروی تلخ برای رهایی از بیماری است. دلیل آوردند که ما داریم از میان بد و بدتر، بد را انتخاب می کنیم. دلیل آوردند که ما به حمایت این جناح سبز بر میخیزیم تا حرکت توده مردم را به راه براندازی رژیم ببریم! گفتند که شرکت در حرکت اعتراضی کاندیداهای رژیم تنها امکان برای بیان اعتراض است و نتیجه گرفتند که "گاهی آدم برای زنده ماندنش مجبور به خوردن لجن هم می شود و ما هم در آن شرایط هستیم". امیدوارم که این دسته از مردم، توانسته اند بفهمند که: "بلی، درست است، آدم برای زنده ماندن، ممکن است لجن که هیچ، حتی ... هم بخورد، ولی اگر یک بار لجن خوردن، آدم را تا آخر عمر "لجن خوار" بکند، زنده ماندن، زنده ماندن، لب به لجن زد".

رأی دادن به جناحی از جناح های رژیم اسلامی و شرکت در صف های اعتراضی سبزه ها برای حمایت از این مجرمان سیاسی، لجنی است که یکبار خوردنش، دور دیگری از رژیم اسلامی را، در لباس دیگری، بر کشور و مردم ما مسلط خواهد کرد و هم از این رو، باید به هر بهائی از آن دوری گزید!

جالب است که در چنین حال و هوای مسموم، کسی از این رهبر معروف به "اصلاح طلب" نپرسید که: - اگر خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد هستی، چرا خود به رأی گیری های به مراتب بدتر دست آلودی و حتی از اعدام کاندیداهای مخالف این جا و آن جای ایران در دوره نخست وزیری خود رو بر نگرداندی؟ یا،

- چرا در مورد هزاران نفر دگراندیش مخالف قانون اساسی که اجازه کاندیدائی نیافتند و حتی حذف نام چندین هزار کاندیدای معتقد به قانون اساسی خودتان از سوی همین نهادهای سرکوبگر، که به کاندیدائی تو منجر شده، هیچ اعتراضی نکردی؟ و حتی انتصاب خود از سوی همین نهادهای "دیکتاتوری" اسلامی را عین عدالت و دموکراسی خواندی و جشن گرفتی؟ حالا با چه روئی قادر به انتقاد از همان مقامات و نهادهای متقلبی هستی که:

- روزی حق دیگران را به تو دادند و حالا هم بر اساس همان حقه بازی های معمول خودتان، به ادعای تو، حق تو را به دیگران داده اند. به قول ملا نصرالدین، "دیگی که روزی می زاید، روزی هم می میرد"!

- کسی از این اپوزیسیون تسلیم شده، حتی حمایت خود و گروه و دسته شان از این "آقا" را منوط به گرفتن قول کوچکی برای رعایت حقوق بشر و اصلاح قانون اساسی اسلامی نکرد.  
- کسی اعتراف این سید سابقه دار به آن همه بی قانونی و جنایت دوره نخست وزیری اش و یک عذرخواهی خشک و خالی از مردم ایران و قربانیانش را شرط نگذاشت و،  
- کسی هم خواستار تأکید این "آقا" به ضرورت احترام به حقوق و آزادیهای مندرج در منشورهای جهانی نشد.



انگار نام خالی "اصلاح طلبان" (اصلاح چی؟)، آن چه جنبش سبز سیدی نامیده می شود، برای همه این گونه مخالفان مدرن و لائیک کفایت می کند.

کار به جایی رسید که بسیاری از شخصیت های مدعی طرفداری از دموکراسی و حکومت لائیک بدون شریعت و ملا، جایگاه مورد ادعای خود در "اپوزیسیون لائیک و دموکراتیک ایران" را مفت و مجانی پیشکش این سید حسین موسوی "مدعی ریاست جمهوری قانونی" کردند و بر این اعتبار: - حتی بر نعلین رقیب رهبری و شیخ نفت خوار معروف، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، و سایر ملایان و اسلامپانی که مسئولان درجه اول جنایت ها، خیانت ها و خوردن و بردن های سی سال اخیر اند، بوسه زدند و، - کل رأی دهندگان به این جناح، از آن میان، حزب اللهی های سرکوبگر این "رهبران غارتگر" را به صرف سبزپوشی و حمایت از این جناح، به گرمی به سینه فشردند. "جمهوری اسلامی اصلاح طلبان" حلال شان باد.

آیا هنوز هم می توانیم ادعای معروف "مردم (این مردم!)"، لایق همان حکومتی هستند که دارند" را مردود بشماریم؟

بخش سوم

### برندگان و بازندگان بازی انتخابات رئیس جمهور رژیم

1- این همه به روشنی نشان می دهد که برنده کل جریان انتخابات رئیس جمهور رژیم و اعتراضات بعدی اش، "کلیت رژیم اسلامی" است.

در این جریان، رژیم برای اولین بار نشان داد که نفوذ و کنترل خود بر بخش مدرن جامعه شهری را نیز گسترش داده است. برای اولین بار، زنان برخاسته از جامعه شهری، که به خاطر لباس و رفتار اجتماعی اش، همیشه هدف حمله اراندل و اوباش رژیم بوده اند، به نفع جناحی از جناح های رژیم، راهپیمائی کردند و بر ادعای شرکت گستره خود در یک رأی گیری مهم رژیم، مهر تأیید زدند. تا کنون این بخش از جامعه شهری، به عنوان مخالفان و بخشی از "اپوزیسیون مدرن ولو سازمان نیافته ایران" به حساب می آمد. حمایت برون مرزی اپوزیسیون مدرن و لائیک از جناح بازنده رأی گیری سر تا پا قلبی، به رژیم فرصت داد تا پس از سی سال سرکوبی، آلترناتیو درونی و خودی خود را به جای آلترناتیو های "مدرن و لائیک" بر کرسی بنشانند.

2- جام قهرمانی این مسابقات نصیب جناح به اصطلاح اصلاح طلب (اصلاح چی؟)، یا نیمه رژیتم هاشمی رفسنجانی-سید حسین موسوی شد.

این جناح در این دور بر سر کار نیامد، ولی شانس این را به دست آورد تا روزی به عنوان "قهرمان آزادی خواهی و اصلاح طلبی" لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران " بازگردد و برای بار دوم پس از سال های اولیه بازگشت خمینی، مورد پیشوازی مردم تهران و شهرهای بزرگ ایران قرار گیرد.

3- بازندگان این بازی سیاسی، مردم تحت ستم ایران اند.

ما به عنوان جمعی از روشنفکران منفرد ایرانی در اروپا، در نامه سرگشاده ای، در آغاز راه پیمائی های اعتراضی امسال توضیح دادیم که حاصل حمایت نسنجیده جناح موسوی، ممکن است به چه نتایجی منجر شود و چرا برد جناح خامنه ای- احمدی نژاد و باخت جناح هاشمی رفسنجانی- موسوی بدترین آلترناتیو های ممکن است.

این قسمت از نامه بدین شرح بود:

"در شق اول، «رژیم اسلامی» هر چه بیشتر به دو نیمه به اصطلاح «محافظه کار» و «اصلاح گر»، تفکیک خواهد شد. در آن صورت، نیمه ای از رژیم، بر تخت حکومت اسلامی باقی خواهد ماند و نیمه دیگر آن، تا موعد نوبت خود، در جایگاه اپوزیسیون خواهد نشست. نیمه ای ظالم و نیمه ای مظلوم و شهید قلمداد خواهند شد. ... این وضع، جامعه ما را در برابر «دو نظام جمهوری اسلامی»، هر دو شریعت خواه و هردو به رهبری اسلامیان و ملایان بنیادگرا، قرار خواهد داد. مردم ایران بین این دو جناح جمهوری اسلامی مثل توپ به بازی گرفته خواهند شد و امید رهائی از یوغ حکومت دینی و اسلامی در هر آینده نزدیک از بین خواهد رفت. این از دید رهائی از «تسلط دینی و اسلامی»، بدترین آلترناتیو ممکن برای مردم نیازمند آزادی و دموکراسی است".

حالا این بدترین شق ممکن پیش آمده و نیمه ای از رژیم اسلامی که به همان اندازه در جنایات و خوردن و بردن ها سهیم است، در مقام "آلترناتیو اصلاح طلب!" (اصلاح چی؟)، منتظر به حکومت رسیدن دوباره خود است. به خاطر این حمایت های نسنجیده بخش بزرگی از ما مردم و اپوزیسیون مدرن و لائیک، متاسفانه اکنون این نیمه در انتظار حکومت دوباره، در نزد ابرقدرت های اروپا و آمریکا، به عنوان آلترناتیو عمده و حتی تنها آلترناتیو موجود در ایران، به ثبت رسیده است. از زاویه رهائی مردم ایران از دست رژیم اسلامی، این وضع پیش آمده، بدترین اتفاق ممکن است و حتی:

- شکستی بزرگ برای همه مخالفان؛ مردم، گروه ها و شخصیت های "اپوزیسیون مدرن و لائیک سازمان یافته و نیافته" در درون و برون مرز به حساب می آید.

4- از آن میان، "آن دسته از مخالفان بر خاسته از لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین" که "به امید واهی دستیابی به اصلاحات و تضعیف رژیم"، به پای صندوق های رأی گیری رفته و سپس نیز در اعتراضات خیابانی بیشتری را صرف کردند، بازنده اصلی این جریان است.

دیدیم که در این جریان، این نیمهٔ درون مرزی "اقتشار مدرن و لائیک ایران" به راهی رفتند که بر خلاف انتظار عمومی و خواست قلبی خود!، راه تبعیت و حمایت از کلیت رژیم بود و به شرح صفحات پیشین، آنان را به عنوان هواداران رژیم ثبت کرد. جمعی از آنان می خواستند از میان بد و بدتر، بد را انتخاب کنند. جمعی در هوای دستیابی به اصلاحات اساسی و توقف سرکوبی اسلامی بودند و جمعی حتی فکر می کردند که می توانند این اعتراضات را از دست جناح سبز سیدی در آورند و مردم را به سوی انقلاب براندازی رژیم رهنمون شوند. خواسته ها و انتظارات این بخش از جامعهٔ مدرن و مخالف رژیم اسلامی مختلف و متفاوت بودند، ولی اکثریت اینان به سببی، شبهه ای واهی فکر نمی کردند که رأی دادن آنان یا اعتراضات خیابانی شان به نفع رژیم و جناحی از آن منجر شود. این انتظارات اما، از آغاز ناممکن بودند و هرگونه طرفداری از نیمه ای از رژیم، جز به راه حمایت از تمامیت رژیم اسلامی حاکم نمی انجامید. این است که مردم برخاسته از لایه های مدرن طبقهٔ متوسط شهرنشین ایران، که تا کنون به صورت "اپوزیسیون مدرن بالقوه و سازمان نیافته" عمل کرده، نه فقط به هیچ کدام از انتظارات و خواسته های شان نرسیدند، بلکه به سبب صف بندی اشتباهی شان:

- موجودیت شان به عنوان "خواستاران برکناری رژیم اسلامی" به شدت آسیب دید،
- از سنگینی مقاومت مردم ناراضی ایران علیه رژیم کاست و،
- قهر عمومی مردم شهر نشین، خدشه برداشت.

5- این باخت از طریق حمایت نیاندیشیده ای که نیمهٔ برون مرزی این "اپوزیسیون مدرن سازمان یافته و نیافته" انجام داد، به نیمهٔ برون مرزی این دسته از مردم نیز سرایت کرد. این خطای سیاسی: بخش بزرگی از این نیمهٔ برون مرزی را به سطح "هواداران جماعت سبزپوش و رهبران سابقه دارشان" تنزل داد و حتی،

- پرچم اپوزیسیون رژیم را از دست شان در آورده، به دست رهبران سبز پوشان داد.  
این صف بندی اشتباه، ناتوانی شخصیت ها و سازمان های درگیر برون مرزی برای درک درست شرایط و تحلیل موقعیت ها را آشکار می کند.

6- آن بخش از این مردم، شخصیت ها و سازمان های مدرن و لائیک ایران ایران در درون و برون مرز، که از همان آغاز موضعی اندیشیده و مستقل در پیش گرفتند نیز، از این باخت و شکست عمومی اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی، بی نصیب نماند. "هیزم تر هم به آتش هیزم خشک سوخت"

7- قابل توجه و تألم است که این حمایت وسیع برون مرزی، از سوی ایرانیانی تقدیم جناح هاشمی- موسوی شده که عمدتاً در زمان نخست وزیری سید حسین موسوی و رهبری و رئیس جمهوری هاشمی رفسنجانی، از ایران فرار کرده و آوارهٔ جهان شده اند. این حمایت نیاندیشیده، همچنین نشان می دهد که:

- زندگی در اروپا و امریکا و تجربهٔ آزادی و دموکراسی در این کشورها، به حد کافی در بین این بخش از مردم ما جا نیافتاده و،

- بخش وسیعی از مردم مدرن و لائیک برون مرزی ما، بر خلاف انتظارات و ادعاهای موجود، به وقت بحران ها و فرصت های تاریخی، به اندازهٔ نیمهٔ سانسور زده و شستشوی مغزی داده شده

نیمه درون مرزی این اقتشار، در خطر سقوط به باطلاق جانبداری از رژیم و رهبری اسلامیان و ملاها و سیدهای آن اند.

قابل پیس بینی است که با این انتخاب و حمایت نیاندیشیده "اپوزیسیون مدرن و لائیک"، سال های سیاه تسلط ملایان و شریعت خواهان در ایران، باز هم به بقای خود ادامه خواهند داد.

سؤال که برای تغییر این سرنوشتی که بار دیگر به دست خود ساخته و پرداخته ایم، چه باید کرد.

بخش چهارم

چه باید کرد؟

1- شرکت مستقل "اپوزیسیون مدرن و لائیک درون و برون مرزی" در اعتراض علیه کلیت رژیم، دست آوردی تاریخی است. این دست آورد باید حفظ شود.

این نیروها، باید بتوانند به سازماندهی اعتراضات مستمر و مستقل خود ادامه دهند و شعارهایی که مستقیماً تمامیت رژیم اسلامی (و نه فقط جناح خامنه ای- احمدی نژاد) و نظام دیکتاتوری (و نه فقط دیکتاتور!) را مورد خطاب قرار می دهند، به درون توده ها ببرند. این عمل، به سبب ادامه تعارضات داخلی و خارجی و آمادگی سیاسی مردم، می تواند به موج جدیدی از اتحاد و سازماندهی برای رهائی از تسلط رژیم اسلامی تبدیل شود. و آن دسته از مخالفان رژیم اسلامی و هواداران آزادی و دموکراسی را که ندانسته به هواداری نیمه ای از رژیم برخاسته اند، را به آغوش مردم ایران برگرداند.

نیروهای وفادار به آزادی و دموکراسی، باید بتوانند در زمانی که رژیمیان سبزپوش در حال و هوای فرمانبری اند، ابتکار سازماندهی تظاهرات مردم مخالف رژیم اسلامی را به دست بگیرند. دیگر باید از هرگونه آلوده شدن در ترفندهای فرصت طلبانه جناح های مختلفی که از موجودیت رژیم اسلامی حمایت می کنند دوری گزینند و سبب های آن را برای مردم توضیح دهند. نیروی "اپوزیسیون مدرن و لائیک" باید بتواند پرچم ار دست رفته اپوزیسیون رژیم اسلامی را از دست "سبزها و سبزپوشان رژیم اسلامی" باز پس بگیرند.

برخورد با بازی های سیاسی بازیگران حرفه ای یی که در تدارک حزب، یا جنبش به اصطلاح سبز هستند، از اولویتی خاص برخوردار است. افشای نیات واقعی خطوط مختلفی که می خواهند خواست دوام رژیم اسلامی را در پشت شعارهای زیبای اصلاحات و آزادی مخفی کنند، وظیفه ای سنگین، ولی تاریخی برای همه سازمان ها و شخصیت هائی است که برای رهائی ایران و ایرانی از تسلط رژیم اسلامی و برپائی نظامی لائیک و متکی بر رأی و ارده مردم می کوشند.

2- نباید انکار کرد که شرکت این مردم در بازی های رأی گیری رژیم و راه پیمائی اعتراضی شان به طرفداری از این جناح معلوم الحال رژیم، همانند حمایت بی حد و مرز "نیمه مدرن و لائیک برون مرزی" از رهبران این، یا آن جناح اسلامی و هواداران سبزپوش آنان، خطائی تاریخی است و اعتراف و انتقاد از خود همه مردم درگیر را طلب می کند.

اعتراف بیرونی سازمان ها و شخصیت ها به شبهه و اشتباه خود، می تواند "بلوغ و شجاعت اخلاقی" آنان را نشان داده و به اصلاح کجراهه های موجود یاری رساند.

3- بسیاری ادعا می کنند که حمایت آنان از این و آن رهبر اسلامی به خاطر حمایت از توده های معترض بوده است. اما توده پرستی خود امری خطاست و استناد بدان نیز هیچ خطای دیگری را توجیه نمی کند. به جای پرستش ذهنی توده ها، باید آنان را عاقل، بالغ و مسئولیت پذیر دانست، به کارهای خوب شان کف زد، ولی اعمال نادرست شان را، صادقانه به انتقاد کشید.

بدانیم که مردم و حتی توده های بزرگ مردم، می توانند اشتباه کنند و حتی اشتباهات تاریخی بی مرتکب شوند که جبران ناممکن است. سازمان ها و روشنفکران هر جامعه، نه فقط نباید در این مواقع تاریخی به دنبال مردم بیافتند، بلکه باید بتوانند درست در این مواقع حیاتی به یاری مردم بشتابند و به آنان هشدار دهند که به کجراهه می روند.

فراموش نکنیم که "دوست داشتن مردم" و خدمت به توده ها، به معنی پذیرش هر رأی و تصمیم مردم نیست، به معنی دنباله روی از مردم هم نیست. "دوست داشتن مردم"، به معنی کمک رسانی علمی و منطقی برای ارتقاء سطح آگاهی، اعتلای عقلانیت اجتماعی و کمک به تصمیم گیری درست آنان است. مخالف با نظر اکثریت مردم جامعه و نقد تصمیمات نادرست آنان، حق دموکراتیک اقلیت ها و افراد هر جامعه است.

4- نیمه برون مرزی اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران، باید بتواند برای رهائی مردم درون مرز از سانسور رژیم، به تولید و انتقال اطلاعات، اندیشه ها و دانش های رهائی بخش اجتماعی دست بزند. تصمیم درست این مردم درون مرز، مشروط به رهائی اینان از شستشوی مغزی رژیم است.

به خصوص باید به یاری مردمی شتافت که به تصور مخالفت و مبارزه با رژیم، به دام بازی های رژیم می افتند. رهائی این دسته از مردم مدرن مخالف رژیم از تسلط فرهنگی-سیاسی رژیم و اسلامیان، در اولویت اول قرار دارد.

باید بتوان به این لایه های مدرن و لائیک توضیح داد که چرا شرکت شان در بازی های جناح بندی رژیم، نه فقط به نیت باطنی آنان برای رهائی از جباریت رژیم اسلامی کمکی نکرده، بلکه آزادی و رهائی از تسلط رژیم را هم به تعویق انداخته است.

اما و اما، "رطب خورده منع رطب کی کند؟". "برای یاد دادن باید اول یاد گرفت" و برای اصلاح دیگران، باید اول خود را اصلاح کرد.

5- حوادث اخیر نشان می دهند که ساخت موجود اپوزیسیون برون مرزی نیازمند نوسازی اساسی است. جبران این شکست بزرگ، نیازمند یافتن راه های جدید ارتباطی و سازماندهی همکاری نزدیک تر بین شخصیت ها و سازمان های سیاسی اپوزیسیون مدرن و لائیک است.

6- در کشورهایی که از سرکوب مشترک دیکتاتوری داخلی و خارجی رنج می برند، تضاد و تعارض بین سرکوبگران و جناح های آنان، فرصت های بزرگی برای رهائی ایجاد می کند. فقط فراموش نکنیم که این تعارضات همه جانبه نیستند و جز در زمان های خاص تاریخی، مثل زمان برکناری شاه، فقط موضوع و موردی از موارد فراوانی را در بر می گیرند.

هم از این نظر، تضاد موردی موجود بین منافع آمریکا- اسرائیل از سوئی و سیاست های تسلیحاتی رژیم، می تواند حتی به بمباران مقطعی تأسیسات اتمی ایران از سوی اسرائیل منجر شود، اما، نباید فراموش کرد که همین امریکا و اسرائیل درست به سبب همین نوع هیستری تسلیحاتی، حاضر به براندازی این رژیم اسلامی نیستند.

بر این اساس:

الف - نباید ناراضیاتی اروپا و آمریکا از تصمیمات اتمی رژیم را به حساب خواست برکناری رژیم گذاشت.

ب- دامن زدن به تعمیق این تضادها می تواند رژیم را از مواضع سرکوبگرانه خود به عقب براند و مجوز های خارجی برای "شکار مردم معترض ایران" را از دستش درآورد.

ج- این دوره تضاد و تعارض (چه بین جناح های رژیم، یا بین رژیم و ابرقدرت ها) به مخالفان رژیم و اپوزیسیون مدرن و لائیک فرصت می دهد تا هم نظریات و دلایل خود را بین مردم ببرند و هم از آمدگی سیاسی مردم برای سازماندهی شان بهره بجویند. ادامه این شرایط، همچنین می تواند به فرصتی تاریخی برای ادامه اعتراضات مستقل ضد رژیم تبدیل شود و به سهم خود، مردم را از حمایت جناح های رژیم رهانیده و به اعتراض سازمان یافته به کل رژیم سرکوبگر اسلامی تشویق و قادر سازد.

د- ادامه "اعتراضات مستقل و مستمر علیه کلیت رژیم" می تواند موجبات تغییر استراتژی غرب برای حفظ رژیم به رهبری این، یا آن جناح را تغییر دهد. در این صورت، باید به هر بهائی از افتادن به چاه همکاری با سبز پوشان و طرفداری از این، یا آن جناح رژیم مطلقا خودداری شود.

7- شرایط انفعالی موجود همچنین نشان می دهد که اپوزیسیون مدرن و لائیک سازمان نیافته ایران در درون مرز، نیازمند تجدید قوا و بازسازی هویت مستقل خود است. وخیم شدن تعارضات داخلی و خارجی، می تواند فرصت های مهمی برای انتقال قسمتی از کادرهای سازمان های سیاسی به داخل کشور برای سازمان دادن نیروهای ناراضی شهری فراهم آورد.

- 8- اگر شرایط به این روال پیش برود، ممکن است فرصت های جدیدی برای دخالت مردم ایران در تصمیم گیری در تعیین سرنوشت آینده خود فراهم شود و راه را بر طلوع صبح رهائی هموار سازد. استفاده از چنین فرصت های تاریخی، مشروط بدان است که این بار، نیروی میلیونی مردم برخاسته از لایه های مدرن و طرفداران جدائی دین از سیاست،
- 1- به هیچ بهائی به تجدید پیمان با این، یا آن نیمه رژیم اسلامی و هواداران گوناگون حکومت ملایان (خوب، یا بد!) تن ندهد و،
- 2- برای لحظه ای هم شده، از شرط رهائی از سلطه رژیم دیکتاتوری اسلامی و برقراری دموکراسی غیر دینی متکی به رأی آزاد و بدون حد و مرز مردم، چشم نپوشد.



<http://www.mahnaaz.com>